

# تبیین فصاحت و بلاغت قرآن کریم

حسین شریعتی فرد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ارومیه

## چکیده

کلام فصیح و بلیغ آن است که از ضعف تألیف، تنافر کلمات و تعقید خالی باشد و به مقتضای حال ایراد شود. وجوه امتیاز قرآن با سایر کلامها عبارتند از: اسلوب ویژه، شمول فصاحت و بلاغت در سراسر قرآن، تکرار آیات بدون کاهش فصاحت و بلاغت. ملاحظه معارضه‌های امرء القیس شاعر فصیح عرب در عصر نزول زاویای روشنی از وجوه امتیاز فصاحت و بلاغت قرآن بر سایر کلامها را آشکار می‌سازد.

**کلید واژه‌ها:** فصاحت، بلاغت، اعجاز قرآن، امتیازات قرآن.

## ۱. مقدمه

طبق اظهارات اهل فن رسول خدا ﷺ جهت اثبات صدق دعوت خود شمار فراوانی قضایای خارق‌العاده داشته‌است که معجزه نامیده می‌شود. شاخص‌ترین آنها که جنبه جاودانگی هم دارد، قرآن کریم است.

این کتاب بزرگ آسمانی از جهات گوناگون خارق‌العادگی دارد که وجوه اعجاز قرآن خواننده می‌شود.<sup>۱</sup>

یکی از آن وجوه هنرنمایی از نظر زیبایی کلام قرآن است که در اصطلاح اهل تخصص به آن فصاحت می‌گویند.

سعی نگارنده در این مقاله بر این است که در این باره بحث کرده و هاله‌هایی از ابهام را از چهره‌ی این وجه از اعجاز بزداید.

موضوعاتی که در این امر محور بحث قرار خواهد گرفت، عبارتند از:

۱. هنر در خدمت وحی؛

۲. تعریف واژه‌های «فصاحت» و «بلاغت»؛

۳. نقل دو گواه بر برتری فصاحت قرآن کریم.

## ۲. هنر در خدمت وحی

شکی نداریم که قرآن کریم در زمینه‌ی زیبایی و آرایش سخن هنرنمایی کرده است؛ در حدی که با هیچ سخن زیبا و فصیحی قابل مقایسه و رقابت نیست. آنچه محل کلام است، اینکه آیا نظر قرآن فقط بر این بوده است که سخن نیکو گفته، هنرنمایی کند یا خواسته است، پیامهای ارزنده‌ی خود را القا کند، منتها با بیان شیرین و شیوا؟ ما بر نظر دوم هستیم. یعنی وقتی خداوند می‌فرماید: «و لکم فی القصص حیاة یا اولی‌الالباب»<sup>۲</sup> یا «لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا»<sup>۳</sup> یا «انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانک هو الابر»<sup>۴</sup> و صدها آیات فصیح دیگر، در همه‌ی اینها قرآن حامل پیامهای بسیار مهم است؛ منتها آنها را در قالب زیباترین اسلوب و هنرمندانه‌ترین تعبیر القا کرده است؛ بطوریکه از کلمات و سخنان مخلوق نمی‌توانیم، برایش مشابهی نقل کنیم و آیات را به آنها تشبیه نماییم.

### ۳. تعریف لغوی فصاحت و بلاغت

«فصاحت» در لغت به چند معنا اطلاق می‌گردد که یکی از آنها روشنی و ظهور است. در این آیه کریمه نیز به همین معنا آمده است: «و اخی هارون هو أفصح منی لساناً»<sup>۵</sup>؛ یعنی ایشان از من روشن‌گفتارتر است.»

«بلاغت» به معنای وصول و انتهاست. بَلَّغَ فلانٌ مراده؛ یعنی به مراد خود رسید. بَلَّغَ الراكبُ المدينة؛ یعنی با آنجا منتهی شد.<sup>۶</sup>

### ۴. تعریف فصاحت و بلاغت در علم بلاغت

فصاحت در علم بلاغت سه شاخه دارد: فصاحت در مفرد، فصاحت در کلام، فصاحت در متکلم؛ ولی بلاغت یا در کلام است و یا در متکلم، و در مفرد بلاغت معنا ندارد و صحیح نیست بگوییم: «کلمة بلیغة».

پس از آنچه گفته شد، پنج قسم حاصل می‌شود:

۱- کلمه فصیح؛

۲- کلام فصیح؛

۳- متکلم فصیح؛

۴- کلام بلیغ؛

۵- متکلم بلیغ.

#### ۴.۱. فصاحت کلمه

در تعریف فصاحت در مفرد چنین گفته‌اند: «آن کلمه‌ای است که از تنافر حروف و غرابت و مخالفت با معیار زبان خالی باشد».

اگر کلمه‌ای از تنافر حروف و غرابت و مخالفت قانون لغوی سالم باشد، فصیح است و اگر از یک جهت از این جهات سالم نبود، فصیح نخواهد بود؛ پس در حصول معنای مراد همه شرایط باید باشد و اما در عدم تحقق آن معنا لازم

نیست، همه شرایط مفقود باشد؛ بلکه اگر یکی از آنها هم نباشد، کلمه غیر فصیح خواهد بود؛ یعنی مثلاً کلمه‌ای که تنافر حروف و غرابت ندارد، ولی مخالف قاعده لغوی است، غیر فصیح است.

الف. «تنافر حروف» آن است که کلمه سنگین باشد و انسان نتواند آن را به آسانی در زبان جاری کند. اگر نظم یا نثری مشتمل بر اینگونه واژه‌ها باشد، باید گفت که نه تنها آن کلمه بلکه آن نظم یا نثر از فصاحت خواهد افتاد؛ مانند واژه «مستشزرات» در شعر امرء القیس که گوید:

غدائره مستشزرات الی العلیٰ      تَضَلُّ الْعِقَاصُ فِی مَثْنٰی و مرسل<sup>۷</sup>  
گیسوه‌های او بالا زده شده است؛ طوری که دسته‌ای از آنها در موهای بافته شده و بافته نشده، پنهان می‌گردد.

این شعر از قصیده امرء القیس است و اتفاقاً یکی از معلقات سبعة او همین قصیده می‌باشد. او مردی بسیار فصیح بوده است؛ مع ذلک در این شعر از واژه معیوب «مستشزرات» استفاده کرده است که تنافر حروف دارد و به آسانی بر زبان جریان نمی‌یابد و با فصاحت منافی است.<sup>۸</sup>

ب. «غرابت» آن است که کلمه از نظر استعمال غیر مأنوس و از لحاظ مفهوم و معنا خیلی روشن نباشد. اگر واژه‌ای چنین عیب‌هایی را داشته باشد، فصیح نیست؛ مانند: کلمه «مُسْرَج» در شعر عجاج. وی گوید:

و مُسَقَّلَةٌ وَ خَاجِبًا فَرَجَجًا      و فاحمًا و مُرْسِنًا مُسْرَجًا<sup>۹</sup>

محل شاهد «مُسْرَج» است که کلمه به علت غرابت و نامأنوسی و نیز به جهت عدم وضوح معنا فصیح نیست.<sup>۱۰</sup>

ج. مخالفت قیاس لغوی؛ یعنی واژه بر خلاف مقررات الفاظ موضوعه باشد؛ مانند کلمه «أَجَلَّل» در جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَجَلَّلِ» که با فَكِّ ادغام است؛ درحالی که می‌بایست، دو لام آن در یکدیگر ادغام می‌شدند؛ چون در تجانس دو حرف، قاعده این است که حرف اول ساکن و در حرف دوم ادغام شود؛ اینچنین:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَجَلَّلِ»<sup>۱۱</sup>

در قرآن واژه‌ای که یکی از این ایرادها و ضعفهای مذکور را داشته باشد، پیدا نمی‌شود؛ لذا همه کلماتش فصیح است.<sup>۱۲</sup>

#### ۴. فصاحت کلام

در تعریف فصاحت در کلام چنین گفته‌اند: «آن کلامی است که از ضعف تألیف و تنافر کلمات و تعقید خالی و از فصاحت برخوردار باشد».

**الف. ضعف التألیف:** و آن عبارت از این است که کلام بر خلاف قانون نحو که در میان جمهور نحات مشهور است، تألیف شده باشد؛ مثل اضمار قبل از ذکر لفظی و معنوی و حکمی<sup>۱۳</sup>؛ مانند: «ضَرَبَ غَلَامُهُ زَيْدًا». این کلام فصیح نیست؛ چون اضمار قبل از مرجع ذکر شده است: مرجع ضمیر در «غلامه» زید است که متأخر آمده است؛ البته در بعضی مآخذ اضمار قبل از ذکر حکمی را از ضعف تألیف محسوب نکرده‌اند و این درست به نظر می‌رسد.<sup>۱۴</sup>

**ب. تنافر کلمات:** مراد از آن این است که وقتی کلمات را در کنار هم می‌چینند در مجموع، عبارت سنگینی را تشکیل بدهند که در این صورت، عبارت فصیح نخواهد بود؛ هر چند واژه‌ها جداگانه فصیح باشند؛ مثلاً گفته‌اند: این بیت فصیح نیست:

و قبر حرب بمكان قفر و ليس قبر حرب قبر

قبر حرب در محلی بی آب و علف واقع شد. حتی در کنار قبر او قبری هم نیست. «قفر» یعنی بی آب و علف.

«حرب» نام شخصی است که برایش «حرب بن امیه» می‌گفتند. او را کسی کشت و سپس با بیت فوق برایش نوحه سرایی کرد. گفته‌اند: این بیت فصیح نیست؛ زیرا واژه‌هایش در اثر قریب المخرج بودن حروف آنها در زبان به سختی و سنگینی جاری می‌گردد، بطوریکه اگر یک نفر بخواهد، سه بار این بیت را پشت سر هم بخواند، بدون اشتباه ممکن نخواهد شد.<sup>۱۵</sup>

**ج. «تعقید»:** مراد از تعقید این است که دلالت کلام بر معنای مراد به جهت

پاره‌ای از خلل و اشکالات، روشن نباشد. چه این خلل از ناحیه ناحیه نظم الفاظ باشد یا از ناحیه ترکیب معانی. در صورت اول آن را تعقید لفظی و در صورت دوم آن را تعقید معنوی گویند.

تعقید لفظی؛ مانند:

و ما مثله فی الناس إلا مُملکاً      ابراهمه حی ابره یقاربه

این شعر از فرزدق شاعر معروف و فصیح عرب زبان است. در این شعر دایی هشام بن عبدالملک یعنی ابراهیم بن هشام بن اسماعیل مخزومی را تعریف می‌کند و می‌خواهد بگوید که هیچ کسی نظیر او در فضائل و وارستگی نیست؛ مگر خواهرزاده‌اش «مُمَّلْک» که همان «هشام بن عبدالملک» باشد؛ متنها در این شعر نه صراحتاً نامی از «هشام بن عبدالملک» برده و نه تصریح کرده‌است که او خواهرزاده ابراهیم بوده‌است؛ بلکه با تعبیر «مُمَّلْک» با صیغه مفعول از او یاد کرده‌است؛ یعنی مردی که از ملک و ثروت فراوان برخوردار است. او با این تعبیر روشن کرده که منظورش هشام بن عبدالملک است و با تعبیر «ابو اّمه ابوه» هم مشخص کرده که هشام بن عبدالملک خواهرزاده اوست. ملاحظه می‌شود که شعر معقّد و پیچیده‌است؛ در حالی که اصل شعر چنین است:

و ما مثله حی یقاربه فی الناس      الا مُملکاً ابراهمه ابوه

در میان مردم شخصی مانند ابراهیم جز هشام خواهرزاده‌اش پیدا نمی‌شود.<sup>۱۶</sup>

تعقید معنوی؛ مانند این شعر:

سأطلبُ بُعْدَ الدارِ عنکم لتقربوا      و تسکبُ عینای الدموع لتجمدا

این بیت از شخصی به نام «عباس بن الأصف» است. هدف وی گویا این است که در روزگار هر چه را انسان آرزو می‌کند، به ضدش می‌رسد و چون قانون روزگار چنین است، من دوری و مفارقت شما را می‌خواهم تا به ملاقاتتان نائل گردم و گریه و زاری می‌کنم تا فرج و مسرت برای ما حاصل گردد.

وی «سکب» را بر وزن «فلس» که کنایه از غصه و حزن آورده، درست است؛

ولی «جمود العین» را که کنایه از شادی و مسرت آورده، درست نیست؛ زیرا «جمود العین» را در جایی می‌آورند که به انسان مصیبت رسیده، ولی هرچه می‌خواهد گریه کند، از چشمهایش اشک جاری نمی‌شود و از کثرت و شدت غصه چشمهایش خشکیده است؛ از این رو انتقال از این معنا به گریه نکردن به علت مسرت و شادی، به قرائن بسیار نیازمند است؛ لذا معنا معقد است و شعر از فصاحت افتاده است.<sup>۱۷</sup>

د. فصاحت کلمات: علاوه بر خلوص از ضعف تألیف و تنافر کلمات و تعقید به هر دو قسم آن، مفردات کلام نیز باید فصیح باشد که شرح آن آمد. هرگاه همه اینها حاصل شد، کلام فصیح و گرنه غیر فصیح خواهد بود و چون هیچ یک از این عیوب در آیات قرآن کریم نیست، از فصاحتی که در حد اعجاز و فوق طاقت بشری است، برخوردار است.

### ۵. فصاحت متکلم

فصاحت متکلم آن است که متکلم مقاصد خود را با تعابیر و واژه‌های فصیح بیان نماید و این خصوصیت در او به صورت ملکه در آمده باشد؛ لذا در تعریف آن چنین گفته‌اند:

آن ملکه‌ای است که به کمک آن می‌توان مقصود را به لفظی فصیح باز گفت.<sup>۱۸</sup>

### ۶. بلاغت در کلام

در تعریف بلاغت در کلام چنین گفته‌اند:

آن عبارت است از مطابقت کلام با مقتضای حال همراه فصاحت آن. یعنی علاوه بر اینکه کلام باید فصیح باشد، باید با مقتضای حال نیز تطابق داشته باشد. مثال کلام بلیغ چنین است که اگر مثلاً کسی سخن ما را در زمینه حضور شخصی به نام زید در خانه باور نداشته، به او می‌گوییم: «إنَّ زیداً فی

الدار» یا «والله انّ زیداً فی الدار»؛ ولی اگر همچو کلامی را با این همه تأکیدات به کسی بگوییم که در قبال سخن ما شک و تردیدی ندارد و اگر برایش بدون تأکید هم بگوییم، خواهد پذیرفت و مع ذلک از آن تأکیدات در جمله استفاده کنیم، در این صورت کلام بلیغ نخواهد بود.

#### ۷. بلاغت در متکلم

شخصی که دارای قدرت و ملکه‌ای باشد که در اثر آن بتواند کلام بلیغ بسازد، متکلم بلیغ خوانده می‌شود؛ به همین جهت در تعریف آن گفته‌اند:  
آن ملکه‌ای است که به سبب آن بتوان کلامی بلیغ فراهم آورد.<sup>۱۹</sup>

نتیجه اینکه بعد از حصول معرفت کامل به هریک از تعاریف پنجگانه ادعا و عقیده ما این است که قرآن و وحی حتی یک مورد هم از این گونه ضعفها نداشته، هم فصیح است و هم بلیغ؛ آن هم به زبان کسی که نه خطی نوشته و نه سطری خوانده است:

و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بيمينک إذا لارتاب  
المبطلون<sup>۲۰</sup>

نگار من که به مکتب زرفت و خط نوشت بیغمزه سألہ آمرز صد مدرس شد<sup>۲۱</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

#### ۸. جلوه‌های اعجاز فصاحت و بلاغت قرآن جامع علوم انسانی

برخی از جلوه‌های برتری فصاحت و بلاغت قرآن کریم بر سایر کلامها به قراری است که در پی می‌آید:

الف. قرآن کریم در بیان مسائل گوناگون خود اسلوب و روشی ویژه دارد؛ غیر از اسلوبهایی که بشر و فصحا و بلغای عرب دارند. حتی با اینکه شخص رسول خدا و حضرت امیر علیه السلام و دیگر ائمه از فصحا و بلغا عرب بودند و سخنانشان در اوج فصاحت و بلاغت بود، مع الوصف وقتی برخی از آیات در خلال سخنان آن بزرگواران قرار می‌گیرد، کاملاً از سخنان آنها ممتاز و مشخص



است. این روشن می‌کند که قرآن سخنی غیر از سنخ سخنان بشر است.  
 ب. برای فصاحت و بلاغت افراد بشر معمولاً حد و حدودی است که هرگز از آن حد تجاوز نمی‌کند؛ مثلاً کسی سخن حماسی را نیک ادا می‌کند؛ ولی در مدح ضعیف است یا مدّاح فصیح و بلیغی است؛ ولی در هجو ضعیف است یا در هجو تواناست؛ ولی قدرت رثاگری ندارد یا رثاگر خوب و فصیحی است؛ ولی در عرفان ضعیف است. خلاصه هیچ کسی که در همه این ابعاد تسلط داشته باشد، یافت نمی‌شود؛ ولی قرآن کریم این چنین است و از جامعیت فصاحت و بلاغت در تمام جهات برخوردار است.

ج. این کتاب الهی بعضی بحثها را تکرار کرده است و درباره موضوعاتی چون زجر، ترغیب، وعده، وعید، موعظه، تاریخ، یادآوری نعمتهای منعم، دنیا، آخرت، بهشت، جهنم، مرگ، حیات، مبدأ، معاد، اعتقادات، اخلاقیات، سیاست و غیر اینها چندبار بحث کرده؛ ولی علیرغم تغییر در الفاظ و عبارات کوچکترین تغییری در اصل معنا رخ نداده است یا فصاحت و بلاغت عبارت دوم از عبارت اول نکاسته است؛ در حالی که خاصیت تکرار در کلام بشر این است که دومی از نظر جودت و فصاحت و ملاست بیان به پایه اولی نمی‌رسد؛ لذا دکتر طه حسین وقتی این کتاب را تعریف و تمجید می‌کند، می‌گوید:

نثر نیست؛ کما اینکه نظم هم نیست؛ بلکه قرآن است و امکان ندارد غیر از آن، نام دیگری داشته باشد.<sup>۲۲</sup>

## ۹. دو گواه عینی بر اعجاز فصاحت و بلاغت این بزرگ کتاب الهی

در زمینه برتری فصاحت و بلاغت قرآن کریم دو داستان به شرح ذیل از امرء القیس آورده‌اند:

گواه اول: امرء القیس از مشاهیر فصحای عرب بود؛ بطوریکه حتی در محاورات عادی هم واژه غیر فصیح به زبان نمی‌آورد. هر واژه‌ای را بر زبان می‌آورد، دلیل می‌شد به این که آن واژه فصیح است.

می‌گویند: وی به سه واژه از قرآن خرده گرفته، گفت که این سه کلمه فصیح نیست و آنها عبارتند از: «یستهزءون، کبار، عجاب»<sup>۲۳</sup>. داستان را به عرض رسول خدا ﷺ رساندند. حضرت از امرء القیس دعوت کرد که در روز معینی بیاید و گفته خود را اثبات کند. وی در روز موعود آمد و خدمت رسول خدا ﷺ رسید. حضرت در اولین برخورد با او طوری رفتار کرد که رسم رفتار اعراب آن دوران نبود؛ لذا ناراحت شد و بی اختیار به حضرت گفت:

أستهزؤون و آنا من کبار العرب إن هذا منک لعجاب؛ آیا مرا مسخره می‌کنی؛ در حالی که من از بزرگان عرب هستم. این از شما خیلی تعجب است.

او با اینکه آن سه کلمه را غیر فصیح می‌شمرد، بر زبان جاری کرد و بدین وسیله بی اختیار و ناخودآگاه فصاحت آنها را پذیرفت<sup>۲۴</sup>.

گواه دوم: قرآن کریم در ضمن آیات چندی تحدی کرده و از کسانی که درباره آن اظهار تردید می‌کنند می‌خواهد که اگر صدور آن را از سوی خدا قبول ندارید، شما هم مانند آن یا ده سوره و یا لاقلاً یک سوره نظیر یکی از سوره‌های قرآن را بیاورید<sup>۲۵</sup>. امرء القیس گفت: اشکال ندارد. من نظیر آیه «و لکم فی القصاص حیاة»<sup>۲۶</sup> را به الفاظی دیگر می‌آورم. گفتند: بیاور! گفت: «القتل أنفی للقتل»؛ یعنی کشتن برای جلوگیری از کشتن بهتر است.

اهل فنّ و متخصصین سخن وی را با آیه کریمه سنجیدند، دریافتند که آیه شریفه از هشت جهت نسبت به کلام امرء القیس مزیت دارد که از این قرارند:

۱. حروف سخن امرء القیس بیش از حروف آیه شریفه است و سخن هراندازه کوتاهتر باشد، از نظر ایجاز که یکی از وجوه فصاحت و بلاغت است، پسندیده تر است. آیه شریفه دوازده حرف، ولی کلام امرء القیس چهارده حرف است.

۲. در گفتار امرء القیس دوبار واژه «قتل» آمده است و این کلمه از کلمات غیر مطبوع و تنفرآور است؛ به خلاف کلمه «حیاة» که در آیه آمده و از هستی و زندگی خبر می‌دهد؛ نه از مرگ و نیستی.

۳. باز کلمه «أنفی» در کلام امرء القیس از سلب و نیستی حکایت می‌کند؛ ولی لحن قرآن اثباتی است و شکی نیست که مثبت نسبت به منفی امتیاز دارد.
۴. در کلام امرء القیس میان دو قتل فرقی گذاشته نشده و هر دو را با یک تعبیر بیان کرده است؛ در حالی که اولی قتل قصاص و دومی قتل جنایی است؛ به خلاف تعبیر آیه شریفه که هرگز به قتل ابتدائی از جهت قبیحی که دارد، نفوه نکرده و قتل عوضی و جزائی را نیز با تعبیر «قصاص» آورده است.
۵. در کلام امرء القیس وجود قتل علت عدم قتل معرفی شده است و این جور برهان در نفوس چندان اثر ندارد؛ ولی آیه، قصاص را علت حیات اجتماعی معرفی کرده که نسبت به تعبیر امرء القیس به مراتب قابل قبول تر است.
۶. در کلام امرء القیس لفظ قتل تکرار شده و تکرار در عبارت محل فصاحت است؛ به خلاف آیه کریمه که تکرار ندارد.
۷. در آیه کریمه لفظ «فی» آمده است و آن بر نگهداری و حفاظت دلالت می‌کند و می‌رساند که قصاص مثل ظرفی که مظروف خود را حفظ کند، حیات و نظام عائله بشری را حفظ می‌کند؛ در حالی که در کلام امرء القیس از کلمه «فی» خبری نیست.
۸. در آیه کریمه لفظ «حیاة» نکره آمده تا دلالت بر فخامت و عظمت آن کند؛ یعنی می‌فرماید: در قصاص کردن برای شما یک نوع زندگی است که آن زندگی ویژه و عالیترین گونه حیات است؛ در حالی که کلام امرء القیس هرگز معلوم نکرده است که چه منزلت و مرتبه‌ای برای قصاص وجود دارد و این را هم نرسانده است که آیا قتل قصاص از قتل جنایی بهتر است یا نه؟<sup>۲۷</sup>

### پی‌نوشت‌ها

۱. مراجعه گردد به: مناهل العرفان، تألیف محمد عبدالعظیم زرقانی، ج ۲.
۲. بقره، آیه ۱۷۹.
۳. انبیاء، آیه ۲۲.
۴. سوره کوثر.

۵. قصص، آیه ۳۴.
۶. سید احمد هاشمی، جواهر البلاغه، ص ۶ و ص ۳۲؛ تفتازانی، مختصر المعانی، ص ۶-۷ و مطول، ص ۱۵ و ص ۲۵.
۷. مستشرزات الی العلی؛ یعنی مرتفع شده به طرف بالا  
غذائر مفردش غدیره است؛ یعنی دسته‌مو  
تَضَلَّ؛ یعنی پنهان می‌کند  
عقاص بر وزن «کتاب»؛ یعنی مجموعه‌ای از مو  
«مُتَّئِی» بر وزن «مُجَزَّأ»؛ یعنی موی یافته شده  
مرسل؛ یعنی موی یافته نشده و باز.
۸. محمدباقر شریف؛ جامع الشواهد، ج ۲، ص ۱۱۱، «باب الغین بعده الدال».
۹. «مُثَلَّة»؛ یعنی چشم  
«مُرَّحَّج»؛ یعنی ظریف و کشیده  
«فاحماً»؛ یعنی موی سیاه مثل ذغال  
«مُسَّرَّج»؛ یعنی مانند شمشیر سربچی که در نهایت دقت و استوار باشد یا مانند چراغ از جهت نورافشانی و اَمغان
۱۰. مطول، ص ۱۸؛ مختصر المعانی، ص ۸؛ جواهر البلاغه، ص ۹.
۱۱. مطول، ص ۱۹ و ۲۰؛ مختصر المعانی، ص ۸-۹؛ جواهر البلاغه، ص ۱۱-۲۲.
۱۲. مطول، ص ۱۹ و ۲۰؛ مختصر المعانی، ص ۸-۹؛ جواهر البلاغه، ص ۱۱-۲۲.
۱۳. مطول، ص ۱۹ و ۲۰؛ مختصر المعانی، ص ۸-۹؛ جواهر البلاغه، ص ۱۱-۲۲.
۱۴. مطول، ص ۱۹ و ۲۰؛ مختصر المعانی، ص ۸-۹؛ جواهر البلاغه، ص ۱۱-۲۲.
۱۵. مطول، ص ۱۹ و ۲۰؛ مختصر المعانی، ص ۸-۹؛ جواهر البلاغه، ص ۱۱-۲۲.
۱۶. مطول، ص ۱۹ و ۲۰؛ مختصر المعانی، ص ۸-۹؛ جواهر البلاغه، ص ۱۱-۲۲.
۱۷. مطول، ص ۱۹ و ۲۰؛ مختصر المعانی، ص ۸-۹؛ جواهر البلاغه، ص ۱۱-۲۲.
۱۸. مطول، ص ۱۹ و ۲۰؛ مختصر المعانی، ص ۸-۹؛ جواهر البلاغه، ص ۱۱-۲۲.
۱۹. مطول، ص ۱۹ و ۲۰؛ مختصر المعانی، ص ۸-۹؛ جواهر البلاغه، ص ۱۱-۲۲.
۲۰. عنکبوت، آیه ۴۸.
۲۱. دیوان حافظ، نسخه فردین و دکتر قاسم غنی حرف دال، ص ۱۰۴.
۲۲. راجع به وجوه اعجاز قرآن مراجعه گردد به؛ روح الدین الاسلامی، تألیف عقیف عبدالفتاح طیاره، ص ۲۲ به بعد و البیان خوئی، ص ۵۱.
۲۳. انعام آیه ۵، نوح آیه ۲۲ «کبار» با تشدید و تخفیف خوانده شده است قاموس قرآن سید علی اکبر قرشی ج ۶ ص ۷۴.
۲۴. سیدابوالفضل نبوی قمی تفسیر لثالی منشور ص ۲۳۷.
۲۵. اِسراء ۸۸- هود ۱۳ - بقره ۲۳.
۲۶. بقره ۱۷۹.
۲۷. سیدابوالفضل نبوی قمی، لثالی منشور تفسیر سوره طور.